



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۳/۰۶

داکتر بشیر احمد زکریا

بی طرفی دائمی افغانستان : رساله تحقیقی



پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه : رحمت آریا

قسمت هشتم

فصل پنجم

اول : خواست خیلی ها امکان پذیر مردم افغانستان

در ذیل شما فورمه سروی اشخاص آگاه افغانستان را در داخل و خارج کشور می بینید؛ شرایط ذیل نظریات مؤافق اکثریت مردم را نشان می دهد و متعاقب آن حاوی نکات نظری است که میتوان روی آن بحث صورت گیرد.

شرایط بی چون و چرا و غیر قابل بحث پیرامون بی طرفی دائمی افغانستان :

- ۱- پذیرفتن استقلال مطلق
- ۲- پذیرفتن سرحدات معاصر
- ۳- پذیرفتن فرهنگ مشترک و عنعنات ملی بشمول مذاهب
- ۴- دولت دیموکراتیکی که ممثل نمایندگی از همه نژاد ها، اقوام، فرهنگها و گروپهای مذهبی کند
- ۵- پذیرفتن علائم هویت ملی افغانستان
- ۶- پذیرفتن قانون اساسی متکی بر قوانین اساسی سال ۱۹۶۴ و ۲۰۰۴ و همچنان شرایط بی طرفی دائمی افغانستان برای منظوری به لویه جرگه

شرایط قابل بحث:

- ۱- خط دیورند سال ۱۸۹۳م
- ۲- غصب خیوه توسط بلشویکها در سال ۱۹۲۰م و ادغام آن بوسیله شوروی در سال ۱۹۲۴م
- ۳- الحاق سیستان به ایران توسط علامت گذاریهای برتانوی در افغانستان در سال ۱۸۹۳م

دوم : مسؤولیت جوانان و نسل های آینده ما

بی طرفی دائمی افغانستان

قسمت اعظم کار بدوش نسل نوین افغانستان، دانشمندان و تحصیلکردگان داخل و خارج کشور است

«این به نسل جوان تعلق دارد تا تلاش برای چنین فرصت عظیم را به عهده گیرند»

الف) کاریکه بوسیله جوانان و تحصیلکردگان انجام شود آن است تا شهرنشینان و دهاتیان افغانستان را قناعت دهند که بی طرفی دائمی افغانستان بهترین راهی بسوی « ملت واحد در تحت سایه تحفظ خداوند »ج» با صلح پایدار و امنیت برای فامیل های شان در آینده نزدیک است.

ب) لابی‌گری برای بی‌طرفی کشور در امریکا، اروپا، آسیا و آفریقا بوسیله‌ی دوستان افغانستان، آزادی‌دوستان، مؤسسات دیموکراتیک، دانشمندان، افغانان خارج از کشور و تقاضا از مؤسسات و انستیتوهای صلح جهانی و غیره.

ج) کمک و تشویق نشر کتب، رسالات و مقالات بوسیله‌ی نویسندگان افغان در داخل و خارج از افغانستان و دوستان افغانستان و تمام مردمان آزادی‌دوست

د) نشر همه‌جانبه و گسترده‌ی ویدیو‌ها، تیپ‌ها، رسالات بزبان‌های پشتو، دری/فارسی، اردو، عربی، هندی، چینی، روسی، انگلیسی، جرمنی، فرانسوی، هسپانوی و غیره.

فصل ششم

نتایج:

۱) بلی افغانستان می‌تواند سویتزرلند آسیا گردد اگر «تحت سایه‌ی تحفظ خداوند ج یک ملت واحد و غیر قابل انقسام گردد.»

۲) ایالات متحده امریکا باید پیشنهادهای را درک کند که در کتاب سال ۲۰۱۶ «امنیت، تجدید نظر بر ستراتیژی امنیت ملی امریکا در قرن بیست و یکم ۲۱st Century» ذکر شده اند، دال بر اینکه بی‌طرفی افغانستان بهترین راه حل برای امنیت ملی پایدار امریکا بدون خونریزی و ضایع ساختن سرمایه، صلح و امنیت در آسیا است. بهترین راه، متوقف ساختن تسلیحات مجدد و به شدت فزاینده است که احتمال بازگشت جنگ سرد با شدت زاید الوصف آن متصور است، و قبل از اینکه گرمای آن بیش از این شدت گیرد و مردم امریکا بگویند «دیگر بس است» و تقاضای خروج از افغانستان را کنند. معه‌ذا بین یک تا سه دهه در کار است تا در راستای گذار یا تغییر تدریجی به استقلال کامل با داشتن مؤسسات دیموکراتیک شان نایل شوند و به پای خود بیایند. کسب سطح بلند سواد، داشتن مهارت و دانش لازم بخاطر رسیدن به حداقل قریب به خود کفایی اقتصادی بالذات این توانمندی را بوجود می‌آورد که کشور صاحب یک دولت پایدار، دائماً بیطرف گردد و چنان خود کفا گردد که در آینده سویتزرلند آسیا گردد.

۳) جهان با آواز رسا فریاد می‌زند که ملت‌سازی‌ها کار قدرتهای خارجی و یا هستی‌های سیاسی خارجی نیست، این وظیفه‌ی «در سال Fukuyama «فوکویاما Harvard متفکرین و/یا دانشمندان و قشر منور یک ملت است. پروفیسر پوهنتون هاروارد ۱۹۹۲م. گفته بود، «هر آئینه ملت‌سازی فراتر می‌رود و در برگیرنده یک حس مشترک هویت ملی است و بر شالوده چنان عناصری استوار است که مردم را با هم پیوند می‌دهند – مانند فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک – که بوسیله عنصر خارجی تحمیل شده نمی‌تواند.» [۲۱:۲۱] ملت‌سازی تنها و تنها

^۱ - Fukuyama, Francis. By Powell, Alvin, Harvard Staff writer. "To succeed, Fukuyama says, a nation identity must be forged from within."; The Harvard Gazette. December ۱۰, ۲۰۱۲

^۲ - Fukuyama, F. The End of History and the Last Man; Avon Books, Inc. ISBN: ۰-۳۸۰-۷۲۰۰۲-۷, ۱۹۹۲

فصل هفتم

پسگفتار

چگونه کانگرس ویانا منجر به "بی طرفی دائمی" سویتزرلند شد و چرا منحیث یک راز بزرگ محرم نگهداشته شده بود؟

از زمان ماقبل التاریخ تا اکنون که اقوام در بین جوامع بشری شکل گرفته اند جنگها، تصادمات قاتلانه و خونین بسا پیامبران، اولیا، حکیمان و اشخاص عادی نرم منش را بدنبال خود کشانده تا راه های صلح پاینده و همیشگی را جستجو کنند ولی پیوسته ناپایدار و گذرا بوده اند. با نگاهی به عقب تا عصر حجر در می یابیم که تاریخ بشری تأریخ مملو از شرم بوده است. مادامیکه به جنگ ها و فتوحات میهن ما سربلندانه افتخار و مباهاات می کنیم باید به همان اندازه در باره کودکان، زنان و بی گناهایی هم نوحه کنیم که در نتیجه این جنگهای ویرانگر مُثله شده اند. اگر بشریت به اندازه جشن گیری های افتخارات خود مساویاً نوحه می کرد به یقین که همه از جنگ تنفر و انزجار می داشت؛ آنگاه همه ما در باره صلح و نبود خشونت، مطلقاً تصور دیگری میداشتیم و مروارید همه آن فضایل و مزیت ها را می ستودیم که یک ملت در آن می تواند بی طرفی دائمی را به دست آورد و آنرا درست مانند سویتزرلند برای قرن ها حفظ کند. معهذاً، بی طرفی دائمی سویتزرلند بوسیله کسانی به دست نیامده که مخالف جنگ و جدل بودند و یا گویا بوسیله اشخاص روحانی قدیس به دست آمده باشد. داستان عقب پرده همانا دست آوردیهاست که طی کنفرانس ویانا و بعد از آن طی سالهای ۱۸۱۴ تا ۱۸۱۵م به دست آمده اند که در صفحات بعدی از روی آن پرده برداری خواهد شد.

کلمنز فون میترنیخ Klemens Von Metternich یکی از نجبای آستریایی کسی است که بسیاری از تأریخ نویسان نامبرده را یکی از دیپلمات های بی نهایت مهم عصر خود محسوب کرده اند. بعد از اینکه ناپلیون با جنگهای کشور گشایانه خود اروپا را بخاک یکسان ساخت، میترنیخ که در آنزمان وزیر امور خارجه امپراتوری آستریا بود همه امپراتوران، شاهان و وزرای خارجه دول اروپایی را در ویانا در بین سالهای ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵م فراخواند تا توازن قوا را مجدداً برقرار و صلح دائمی را در اروپا آغاز نماید.

میترنیخ اولین کنفرانس صلح اروپا را با مهارتی که در مصالحه، دیپلوماسی و نقشه کشی سیری داشت چنان مدیریت کرد که حتی بعد از دو قرن در باره موفقیت وی کتاب ها نوشته میشود، بشمول یکی از دیپلوماتهای برجسته و سرشناس امریکایی هینری کیسینجر Henry Kissinger. اکثریت ناظرین، مترنیخ را ستوده اند، ولی یکعده نامبرده را خونسرد، آدم حسابی آرام – درست شخصی مانند ماکیاولی – لکه دار ساخته اند.

بعد از آنکه میترنیخ با فرانسه دیتانت را مهندسی کرد امپراتور آستریا فرانسیس اول، به میترنیخ لقب شهزاده را اعطا کرد که در آن ازدواج، دوشس duchess، ماری لوئیس دختر فرانسیس اول شامل بود، ماری لوئیس با امپراتور جدید، ناپلیون بخاطری تن به ازدواج داده بود تا سپر بلای تاخت و تاز های بیشتر وی در برابر آستریا گردد. علی الرغم اینکه ناپلیون شاهدختی چون ماری

لوئیس را منحیث زن خود داشت ولی با وجود خوش قیافگی و نمای زیبای خود باز هم بنام آدم زنباره، فاسق و بدنام شهره آفاق بود، و این بدنامی وی تا زمانیکه چانسلر آستریا هم شد دوام داشت.

در بین همه دست آورد های وی مهمترین دست آورد میترنیخ آوردن موضوع "بی طرفی دائمی" در سیاست بین المللی بود که در طی دو قرن از کوره آزمون مؤفّقانه بدر آمده است. شگفت انگیز آنست که به این نظریه تابناک وی در بین سائر نظریات سیاسی وی ارج نهاده نه شده است!

زمانیکه میترنیخ این نظر خود را به امپراتور آستریا فرانسیس اول اظهار کرد، امپراتور قهر شده گفت، «آیا تو دیوانه استی، آیا میخواهی امپراتوری ما را پارچه پارچه کنی؟ میترنیخ، خودت بهتر میدانی که اگر این نظرت جامه عمل بپوشد تمام کشور های شامل در امپراتوری ما یکایک بیرق های استقلال خود را بلند خواهد نمود. میدانم که سویتزرلند یک کشور کوهستانی است و با داشتن موقعیت ستراتیژیک، راه ها و معابر آن به هر طرف این قاره دارد و هر یکی از همسایگان این کشور علاقمند و تشنه کنترل آن است، طبعاً که ما هم خواهان آن هستیم. ولی خوشبختی ما در آن است که آزمندیهای همسایگان این کشور آنقدر قوی و فراوان است که هر یک شان مخالف آن دیگرست تا بر آن کنترل و تسلط داشته باشد. شاید بخاطر داشته باشید که «شهزاده دی تلیراند Prince de Talleyrand» زمانی گفته بود، «هر آنکه کنترل کوه های آلپ را داشت، اروپا را کنترل می کند!» میترنیخ سرش را پائین گرفته بود و آرامانه نفسش را از دماغش بیرون می آورد. امپراتور با خونسردی حواس خود را جمع نموده و گفت، «من با شما موافقم که بعد از اشغال سویتزرلند توسط نیرو های انقلابی فرانسه، ما باید متعاقب شکست ناپلیون وارد میدان عمل می شدیم زیرا تزار الکسندر در آستانه سرازیر شدن بالای کشور بود. بنابراین نظریه بی طرف ساختن سویتزرلند یکی از بهترین نظریاتی است که می تواند تمام قدرتهای عمده اروپا را از سرزمین ما بیرون نگه دارد و ما شاید دیگر تشویشی نداشته باشیم. هرگاه بی طرفی دائمی از طرف سائر نماینده ها مورد قبول قرار گیرد این بهترین راه حل مشکل ما با مردم سویس خواهد بود، ولی تأکید می کنم که این یک نظر خیلی خطرناک چه که حتی تا حد فروپاشی خطرناک است. بدین ملحوظ، شما باید برایما بهترین معامله را بدست آرید و سائر رقبا را تشویق کنید تا امضاء کنندگان آن شوند.» شهزاده میترنیخ با شادمانی راست به پا ایستاده گلویش را صاف نموده و با اعتماد راسخ گفت، «جناب اعلیحضرت، نسبت به اعتمادی که بمن دارید سپاسگذارم، میتوانم به جناب امپراتور اطمینان دهم که ما طی چند روز آینده با نمایندگان سویس که من آنها را به آخرین جلسه عمومی دعوت نموده ام مؤفّق خواهیم شد تا همه شان سند بی طرفی دائمی را با ما امضاء کنند. جناب اعلیحضرت، شما در باره خطیر بودن این موضوع دقیقاً اشاره فرمودید و به شما اطمینان می دهم، که ما از آن استفاده اعظمی خواهیم نمود و آنرا چنان محرم و محفوظ نگه خواهیم داشت که «بی طرفی دائمی» در بیرون از محوطه کانگرس روی روشنایی روز را نه بیند.»

آخرین روز کانگرس بود که امپراتوران، پادشاهان، شهزادگان و تمام نمایندگان تمام اقلام آجندا را در حالی منظور کردند که نفیر بی پایان شیپور ها در فضا می پیچید؛ تمامی موضوعات مندرج در آجندا که طی ماه ها مباحثه قبلاً بوسیله وزراء در فضای دوستانه سرو سامان داده و تثبیت گردیده بودند بوسیله شهزاده میترنیخ به جلسه نهایی کانگرس تقدیم شد. شگفت آور اینکه، با تقدیم کردن آخرین قلم اجنداء که بی طرفی دائمی سویتزرلند بود بحث اضافی، به احتمال قوی عمداً، صورت نه گرفت. هیچ یکی از نمایندگان اقوام سویس به اندازه ذره صدای خود را بلند نه کرد؛ تمام نمایندگان با عجله سند بی طرفی را امضاء کردند تا به سرعت ممکنه از جلسه کانگرس وینا بیرون روند. اینجا بود که شهزاده میترنیخ با نبوغ خود عمل فوق العاده استثنایی را انجام داد. [۲]، [۳]، [۴]

از اینکه امپراتور فرانسیس اول ^{1st} Emperor Francis میدانست که جانشین و وارثی ندارد بنابر این برادر زاده خود فرنز جوزف Franz Joseph را تحت پرورش خود قرار داد و میخواست او را منحصراً امپراتور بالا بگذرد. مادامیکه فرانسیس در سال ۱۸۳۵م در اثر تب به عمر ۶۷ سالگی وفات نا بهنگام نمود، شهزاده میترنیک با عجله در رأس یک شوری دولتی فردیناند اول ^{1st} Ferdinand را منحصراً امپراتور اعلان کرد تا خلای را در بین سلسله جانشینی خانواده امپراتوری هابسبرگ Habsburg Imperial Family داشته باشد. شوری دولتی بر این واقف بود که فردیناند اول، فرزند فرانسیس اول از لحاظ عقلانی توان حکمروایی را ندارد، بنابر این شوری تا سال ۱۸۴۸ م وظیفه امپراتوری را خود به پیش برد تا اینکه شورش بوداپست، بنیاد و اساس امپراتوری را سخت لرزاند. فرنز جوزف اول برادر زاده فرانسیس اول که در این زمان هجده ساله بود زمام امور امپراتوری آستریا را همانگونه به عهده گرفت که کاکایش وعده سپرده بود؛ وی چانسلر میترنیک را برطرف ساخت و حکمروایی مطلق العنان خود را با خود کامگی بیشتر از پیش آغاز کرد. فرنز جوزف در سال چهل و پنجم حکمروایی خود با کم ارجی زاید الوصف میترنیک را به این اوصاف در غیاب توهین کرد، «مرد دیوانه با یکعده نظریات لیبرال مانند بی طرفی دائمی ملت ها.» روایت شده که امپراتور فرنز جوزف در یک تفریحگاه تابستانی خیلی دور افتاده به صدر اعظم خود گفت، زمانیکه میترنیک نظریه بی طرف ساختن دائمی سوئزرلند را پیشنهاد کرد، امپراتور فرانسیس اول از جا جهیده و گفت، «آیا تو دیوانه استی! آیا میخواهی که ملت های تابع به امپراتوری ما، بیرق های "بی طرفی دائمی" را بلند نمایند، و هر کدام شان یک دولت مستقل شود؟ آیا تو میخواهی تمام قوتهای اروپایی از هم پاشیده شوند و به زنجیر سرحدات کم اهمیت و جزایر بی نهایت کوچک شان بسته شوند؟ میدانم که برای بی طرف سازی سوئزرلند دلیل خوبی در دست داریم، زیرا اول تحت حمله نیرو های ناپلیون قرار گرفت و متعاقب آن بوسیله روسها و بعد بوسیله ما اشغال شد. ولی بخاطر داشته باشید که هیچ کدام از همسایگان نمی توانند قبول کنند چنین کشور کوهستانی کسی را با چنان موقعیت حساس ستراتیژیک آن در دست داشته باشند که به تمام قاره اروپا راه و معابر داشته باشد، هیچ همسایه و یا قدرت خارجی نمی خواهد آنرا اشغال شده ببیند! هیچ نیروی اروپایی به این خوش خواهد شد تا این قلعه مستحکم بوسیله کسی دیگری قاپیده و به زور گرفته شود! ولی با شما موافقم که سوئزرلند را باید برای ابد بی طرف بسازیم. مگر متوجه باشید که نمایندگان از اهمیت آن به اندازه یک ذره بوی نبرند و آنرا در لفافه مطمئن نبودن و شک پنداری نگهدارید! شما آن را چنان ترتیب اثر دهید که این موضوع بی نهایت خطیر "بی طرفی دائمی" در بیرون از کانگرس هم روشنایی روز را دیده نه تواند.»

بعد از سیزده سال حاکمیت شوری آستریا، انقلاب بوداپست در سال ۱۸۴۸ م و آتش جنگ در اکثریت پایتخت های اروپایی مانند وینا، پاریس و پراگ زبانه کشید. شهزاده میترنیک مانند سایر همکاران و همقطارانش مخفی شدند. سرانجام مترنیک با خانواده خود توانست به لندن در برتانیه برود و در اقامتگاه خود، اول در خیابان «ایتن Eaton Square» و بعد در «برایتن Brighton» زندگی کند و به دور از آشوب در اروپا از وقت و زندگی خود با تلذذ حیات به سر برد. «دوک ویلینگتن The Duke of Wellington» سعی کرد تا میترنیک را خوش نگهدارد و الطاف بی پایان در حقش اداء کرد. «پالمرستون Palmerstone»، «گیزو Guizot» سخنور فرانسوی و سیاستمدار شهیر که حال در تبعید بسر می برد و «بنیامین دیزرائیلی Benjamin Disraeli» از میترنیک در اقامتگاهش بازدید بعمل آوردند و از مصاحبت سیاسی او بهره مند شدند.

در یک مورد گفته شده است که، صدر اعظم لارد پالمستون که گذار از سیاست محافظه کاری را به لیبرالیزم سرپرستی میکرد، در نظر گرفتن - توازن قوا - برگرفته از نظریه میترنیک - و همچنان آغاز پالیسی انزوا و بیرون شدن از اروپا به او کمک کرد، بنابر این پالمستون به دیدن شهزاده میترنیک به اقامتگاه شان میرود. لارد پالمستون از میترنیک پرسید که چگونه به راز بی طرفی دائمی سوئیتزرلند منحیت یک راه حل پی بردند تا بتواند توازن قواء را به اروپا برگرداند؟ میترنیک در پاسخ گفته بود، «جلالتآب صدر اعظم! با اینکه جناب عالی شما و من و اکثریت ما و شما محافظه کاران استیم باید نظریات لیبرال هم می داشتیم و یا شاید حال هم داشته باشیم، نظریاتی که من آنرا برای حل مشکلات سیاسی عمیقاً - فکر - شده می پندارم. در زمان بی ثبات، متزلزل و خطیر امروزی جستجوی راه های صلح آمیز و تناسب و توازن کدام آسیبی ندارد. کشوری مانند سوئیتزرلند که در آن مردمانی زیست دارند که رسومات و عنعنات جنگی دارند، و سرحدات مورد منازعه دارد و بوسیله کوه های آلپ مثل دژ تسخیر ناپذیر احاطه شده است، در اثر شرایط غیر قابل تغییر "بی طرفی" را تجربه کرده اند، موقعیت آن که در قلب اروپاست، خود به معمای اروپا مبدل شده است. به هر صورت، یگانه راه حلی را که من منحیت راه حل و نتیجه منطقی تصور میکردم همانا نظریه بی طرف سازی مطلق آن بود، با ذکر اینکه این راه حل مصوون تری برای همه ما بود! یگانه راه حلی را که من می توانستم تصور کنم گذار از بی طرفی بسوی "بی طرفی دائمی" بود. جناب صدراعظم، حضرت عالی شما بهتر می دانید که تنها تلاقی منافع با پشتوانه نیروی نظامی و تعهد عقد نامه بین المللی می تواند راه حل سیاسی پیگیر را به همه مشکلات ما بشمول "صلح جهانی" به میان آورد، ولی این همان راهیست که غیر قابل دسترس پنداشته شده است. "صلح جهانی پدیده ای است که" بنام "نظریه افلاطونی" هم مسمی شده است ولی افلاطون خودش این نظریه را در کتاب جمهوریت خویش تکذیب کرده است چنانچه وی در کتاب جمهوریت خویش نگاشته است که انسان از جمهوریت و دیموکراسی بطرف استبداد و دیکتاتوری عقب گرد کرده است. شکی نیست که سوئیتزرلند از سال ۱۸۱۵م بما عملی شدن نظریه "بی طرفی دائمی" را نشان داده است؛ من حالا همین سؤال را مطرح می کنم که چرا عین راه برای "صلح جهانی" عملی نباشد؟ لارد پالمستون نفس عمیقی کشیده گفت، "شهزاده میترنیک! حال باید برحق گفت که شما چرا آنرا پیاده نمی کنید؟" وی در ضمن خنده بلندش افزود. "مشکل کار شما «محافظه کاران آرمانگرا» اینجاست که یک خود را نمی توانید داشته باشید ولی در عین زمان آنرا خورده هم میتوانید!" صدر اعظم که در کوچ ژرف نشسته بود نکتایی خود را راست نموده به پا ایستاد و با صدای بم و لهجه سنگین آکسفوردی خود گفت، "دوست عزیزم، این مسئله تا این اندازه ساده هم نیست!" بعد با تبسم شکاک افزود، "جنگ، کشمکش و تقلا، تصادمات سیاسی و غیر سیاسی همه و همه یک بخش احتراز ناپذیر طبیعت انسان است. خون انسان زمانی برای بار اول ریخته شد که هابیل برادر کلان برخاست و برادر کوچکش را در اثر حسادت به قتل رساند. بد اقبالی ما در آن است که حسادت یگانه زیرساخت احساس انسانی و یا یگانه صفت بد آن نیست؛ هفت گناه اساسی دیگر وجود دارد که بر مبنای آن انسان، انسان را و یا برادر برادر را می کشد. به اعتقاد من، همانروزی که شما توانستید "طبیعت انسان" را تغییر دهید، من به همان روز امکان عملی شدن نظریه شما را پیرامون "صلح جهانی" می پذیرم. «میترنیک با چشمان فراخ دوباره انرژی گرفته و با ملاحظت هنر سنجانه گفت، «سرورم، چی کسی گفته است که چنین چیزی تغییر ناپذیری بنام "طبیعت انسانی" وجود دارد؟ می توانید برایم تعریف کنید که این به اصطلاح طبیعت انسانی چیست، و از کجا آمده است؟ زمانیکه همه ما پیرامون اراده آزاد ما یعنی "شالوده اصول اخلاقی انسان" با هم موافقیم، پس چرا با اراده آزاد و ثابت خود قادر به تغییر، به اصطلاح "طبیعت" تغییر ناپذیر "انسان" که احساسات اساسی ماست نه باشیم. حضرت عالی شما فکر نمی کنید که تکامل و تحول این به اصطلاح طبیعت خام بشری از مجامع فراوان بشری از عصر حجر تا کنون عبور کرده و تا اینجا طبیعت متمدن بشری به مثابه عضوی از سنا و یا کانگرس صلح و یانا رسیده باشد!» لارد برتانوی و شهزاده جرمنی هر دو به پا ایستادند، به آواز بلند خندیدند، سر های شانرا به رسم احترام به همدیگر در سکوت پائین کردند و خموشانه از همدیگر "خدا حافظی

yama says, a nation identity must be forged from within.”; The Harvard Gazette. December ۱۰, ۲۰۱۲

^۱ - Fukuyama, F. The End of History and the Last Man; Avon Books, Inc. ISBN: ۰-۳۸۰-۷۲۰۰۲-۷, ۱۹۹۲

فصل هفتم

پسگفتار

چگونه کانگرس ویانا منجر به "بی طرفی دائمی" سویتزرلند شد و چرا منحيث يك راز بزرگ محرم نگهداشته شده بود؟

از زمان ماقبل التاريخ تا اکنون که اقوام در بين جوامع بشری شکل گرفته اند جنگها، تصادمات قاتلانه و خونين بسا پیامبران، اوليا، حکيمان و اشخاص عادی نرم منش را بدنبال خود کشانده تا راه های صلح پاینده و هميشگی را جستجو کنند ولی پیوسته ناپایدار و گذرا بوده اند. با نگاهی به عقب تا عصر حجر در می یابیم که تاریخ بشری تأریخ مملو از شرم بوده است. مادامیکه به جنگ ها و فتوحات میهن ما سربلندانه افتخار و مباهاات می کنیم باید به همان اندازه در باره کودکان، زنان و بی گناهای هم نوحه کنیم که در نتیجه این جنگهای ویرانگر مئثله شده اند. اگر بشریت به اندازه جشن گیری های افتخارات خود مساویاً نوحه می کرد به یقین که همه از جنگ تنفر و انزجار می داشت؛ آنگاه همه ما در باره صلح و نبود خشونت، مطلقاً تصور دیگری میداشتیم و مروارید همه آن فضایل و مزیت ها را می ستودیم که یک ملت در آن می تواند بی طرفی دائمی را به دست آورد و آنرا درست مانند سویتزرلند برای قرن ها حفظ کند. معذا، بی طرفی دائمی سویتزرلند بوسیله کسانی به دست نیامده که مخالف جنگ و جدل بودند و یا گویا

گفته "مرخصی گرفتند.

پایان قسمت هشتم